

فردوسی آن ابیات را داخل شاهنامه گردانیده و در نکوهش آن گفته که : بیت

دهان گر بماند ز خوردن تپی      از آن به که ناساز خوانی نهی

و در بهارستان مذکور است که دوهزار بیت چیزی کم یا بیش از شاهنامه نتیجه طبع

دقیقی است و این قطعه از جمله اشعار اوست : قطعه

یاری گزیدم از همه مردم پری نژاد      زان شد ز پیش چشم من امروز چون پری

لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت      هر گز مباد کس که دهد دل بلشگری ۱.

۱۲- در رساله ای در بدیع ضمن مجموعه شماره ۷۸۳ کتابخانه مجلس که در

آغاز آن نویسد : « دقیقى گفته است در مدح یکی از برمکیان (۴) ۲ و انوری از آورده و گفته :

چرخ در جنب رفعت توحقیر      بجز در پیش خاطر تو شعر .

وبیت دقیقى اینست :

ذره نماید بجنب قدر تو گردون      قطره نماید به پیش طبع تو دریا ۳.

۱۳- در تاریخ هرات از سیفی هروی چهار بیت بنام دقیقى ثبت شده است ۴ :

ملك بی ملك دار باشد نی      و ربود پایدار باشد نی ... الخ ۵.

۱۴- در تاریخ سیستان در حدیث نسبت از هربن یحیی و حکایت انگشت کردن وی

در زفرین در، بیتی از دقیقى آمده است که ضمن قصیده راییه او خواهیم آورد ۶.

۱۵- نظامی عروضی در چهارمقاله جایی که از سفر فرخی شاعر چغانیان سخن

رفته است گوید چون خواجه عمید اسعد فرخی را نزد امیر چغانیان برد گفت ۷ : « ای خداوند

ترا شاعری آورده ام که تا دقیقى روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده » و

چنانکه در مقدمه گفتیم فرخی نیز در قصیده داغگاه اشاره بمداحی دقیقى و مدوحی والی

چغانیان کرده است .

۱۶- در فهرست کتاب مونس الاحرار تألیف محمد بن بدر جاجرمی ( نسخه عکسی

متعلق بکتابخانه ملی وهم نسخه خطی استاد نفیسی ) که منتخبی از اشعار شاعران دارد نام

دقیقی نیز مسطور است ولی شعرى از او در نسخ حاضر نیست و قطعاً جزء سقطات نسخه است .

۱۷- برخی از شعرچون فرخی و معزى و غضایری و ادیب صابر و سوزنی و بالخصوص

فردوسی از دقیقى یاد کرده اند که در مقدمه متذکر آن شدیم و تکرار را ضرور نمى بینیم .

۱- این دو بیت از فرخی است نه از دقیقى از قصیده : ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری .

۲- من گمان میکنم این عبارت یعنی مداحی دقیقى یکی از برمکیان را استنباط نادرستی

باشد از این شعر غضایری :

بشعر یاد کند روزگار برمکیان      دقیقى آنکه کاشفته شد برو احوال .

۳- از افادات استاد نفیسی . ۴- چاپ کلکته ص ۳۶۶ .

۵- هر چهار بیت را بجای خود خواهیم آورد . ۶- ص ۲۶۹ ۷- ص ۳۹ چاپ اروپا .

## ۱- گشتاسب نامه

### بیلخ رفتن لهراسپ و بر تخت نشستن گشتاسب

- چو گشتاسب را داد لهراسپ تخت  
بیلخ گزین شد بدان ۱ نوبهار  
مرآن خانه را داشتندی چنان  
بدان خانه شد شاه یزدان پرست  
ببست آن در بافرین خانه را  
بپوشید جامه پرستش پلاس  
ببفکند باره فروهشت موی  
همی بود سی سال پیشش بیای  
نیایش همی کرد خورشید را  
چو گشتاسب بر شد بتخت پدر  
بسر بر نهاد آن پدر داده تاج  
منم گفت یزدان پرستنده شاه  
بدان داد ما را کلاه بزرگ  
سوی راه یزدان بیازیم چنگ  
چو آیین شاهان بجای آوریم  
یکی داد گسترد کزداد اوی  
پس از دختر نامور قیصرا  
کتایونش خواندی گرانمایه شاه
- فرود آمد از تخت و بر بست رخت  
که یزدان پرستان در آن ۲ روزگار  
که مر کعبه را ۳ تا زیان این زمان  
فرود آمد آنجا و هیکل ببست ۴  
تهشت اندر آن خانه بیگانه راه ۵  
خدا ۶ را برین گونه باید سپاس  
سوی داور دادگر کرد روی  
بدینسان پرستید باید خدای ۷  
چنانچون که بد راه جمشید را ۸  
که فر پدر داشت و بخت پدر ۱۰  
که زیبنده باشد با آزاده تاج  
مرا ایزد پاک داد این کلاه  
که بیرون کنیم از رومه میش گرگ  
بر آزاده گیتی نداریم تنگ  
بدان را بدین خدای آوریم ۱۵  
ابا گرگ میش آب خوردی بجوی  
که ناهید بد نام آن دخترا  
دو فرزندش ۹ آمد چو تابنده ماه

۱- بجز «د» : بر آن . ۲- بجز «د» : بدان . ۳- بجز «د» : مکه را .

۴- «د» : بنشست بست . ۵- «د» : تهشت اندرون خویش و بیگانه‌ها و در چاپ طهران و «ف» بیت بصورت ذیلست :

نشست اندر آن خانه بافرین پرستش همی کرد رخ بر زمین .

۶- متن از «ف» است . نسخ دیگر : خورد .

۷- «د» : همی بود سی سال پیش خدای بسان پرستندگان بر بیای

۸- «د» : چو آیین بدی دین جمشید را . ۹- متن بروخیم : فرزند .

<p>۲۰</p> <p>یکی نامور فرخ اسفندیار پشوتن دگر کرد شمشیر زن چو گیتی بر آن شاه نوراست شد گزیتش بدادند شاهان همه مگر شاه ارجاسب توران خدای گزیتش پذیرفت و نشنید بند ازو بستدی نیز هر سال باز</p>	<p>شاه کار زاری نپرده سوار شاه نامبردار لشکر شکن فریدون دیگر همی خواست شد به پیشش ۱ دل نیک خواهان همه که دیوان بدنیدی به پیشش بیای اگر بند نشنید ازو دید بند چرا داد باید به هامال باز</p>
---	--

پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسپ دین او

<p>۳۰</p> <p>چو یکچند گاهی برآمد برین از ایوان گشتاسپ تا پیش کاخ همه برگ او بند و بارش خرد خجسته پی و نام او زردهشت شاه جهان گفت پیغمبرم یکتی مجمر آتش بیاورد باز جهان آفرین گفت پذیر دین ۴ که بی خاک و آبش برآورده ام نگر تا تواند چنین کرد کس گراید و نکه دانی که من کردم این ز گوینده پذیر به دین اوی نگر تاچه گوید بر آن کارکن بیاموز آیین دین ۸ پی ۳-۴ چو بشنید ازو شاه مه ۹ دین به نبرده برادرش فرخ زریر پدرش آن شه پیرگشته بیلخ سران بزرگاز همه کشوران</p>	<p>درختی پدید آمد اندر زمین درختی گشن بیخ و بسیار شاخ ۲ کسی کوچنان ۳ بر خورد کی مرد که آهرمن بدکنش را بکشت ترا سوی یزدان همی رهبرم بگفت از بهشت آوریدم فراز نگه کن درین ۵ آسمان و زمین نگه کن بدوتاش چون کرده ام مگر من که هستم جهاندار و بس ۶ مرا خواند باید جهان آفرین بیاموز ازو راه ۷ و آیین اوی خرد برگزین این جهان خوارکن که بی دین نه خوبست شاهنشهی پذیرفت ازو دین و آیین به کجا ژنده پیل آوریدی بزیر که گیتی بدلتش اندرون بود تلخ پزشکان دانا و گند آوران ۱۰</p>
---	--

۱- «P» «F» : بیستش ؛ «د» : بیستین .

۲- «د» : ... در پیش کاخ دوخت قوی بود با بیخ و شاخ .

۳- «P» «F» : گزچنو ؛ «د» : چنین .

۴- «P» : جهاندار گوید که پذیر دین ؛ نسخ دیگر بجز «د» : ... این . ۵- بجز «د» :

در این ۶- «د» بجز من که هستم خداوند و بس . ۷- «د» : بیاموز آن رسم و . ۸- «P» «F»

: و دین ۹- بجز «د» : به . ۱۰- «د» : سران و بزرگان هر کشوری حکیمان

و داننده هر مهنری ؛ «P» : سران و بزرگان و دانشوران ...

- همه سوی شاه زمین آمدند  
 پدید آمد آن فرّه ایزدی  
 بر از نور مینو بشد ۳ دخمه ها  
 پس آزاده گشتاسب بر شد بگام  
 پراگند گرد جهان موبدان  
 نخست آذر مهر بر زمین نهاد  
 یکی سرو آزاده را زردهشت ۵  
 نبشتش بر آن ۶ زاد سرو سهی  
 گوا کرد مر سرو آزاد را  
 چو چندی بر آمد برین سالیان  
 چنان گشت آزاد سرو بلند  
 چو بالای او گشت ۹ بسیار شاخ  
 چهل رش بیالا و پهنا چهل  
 چو ایوان بر آوردش از زر پاك  
 برو بر نگارید جمشید را  
 فریدون نگارید با ۱۲ گاو سار  
 همه مهترانرا بدانجا نگاشت  
 چو نیکو شد آن نامور کاخ و در ۱۴  
 بگردش یکی باره کرد ۱۶ آهین  
 فرستاد هر سو یکشور پیام  
 زمینو ۱۸ فرستاد زی من خدای
- بپشتند کژی ۱ بدین آمدند  
 برفت از دل بد سکالان بدی ۲  
 وز آلودگی پاك شد تخمه ها ۴۵  
 فرستاد هر سوی کشور ۴ سپاه  
 نهاد از سر آذران گنبدان  
 یکشور نگر تاچه آیین نهاد  
 به پیش در آذر اندر بکشت  
 که پذیرفت گشتاسب دین بهی ۵۰  
 چنین گستراند خرد ۷ داد را  
 سر سرو بگنشت از آسمان ۸  
 که بر گرد او بر نگشتی کمند  
 بکرد از بر او یکی خوب کاخ ۱۰  
 نکرد از بنه اندرو آب و گل ۵۵  
 زمینش همه سیم و عنبرش خاک ۱۱  
 پرستنده ماه و خورشید را  
 بر آنجا نگارنده خوب کار ۱۳  
 نگر تاچنان کامکاری که داشت  
 بر ایوانها در نشانده گهر ۱۵  
 نشست اندرو شهر بار ۱۷ زمین  
 که چون سرو کشر بگیتی کدام  
 مرا گفت از ایدر بمینو گرای ۱۹

۱ - بجز «د» : بیسند کشتی . ۲ - «د» و «P» و چاپ تهران بیت ذیلرا اضافه دارند :  
 ره بت پرستی پراکنده شد بر آتش پرستی دل آکنده شد .  
 ۳ - بجز «د» : ایزد بید . ۴ - متن بروخیم : هر سو یکشور .  
 ۵ - «P» «F» : بود از بهشت . ۶ - «د» : بدان . ۷ - «P» ، «F» : خدا .  
 ۸ - «P» «F» : بیالید سرو سهی همچنان : متن بروخیم بمناسبت ضبط فرهنگها ذیل  
 لغت سنبر چنین است : بید سر و بالا سنبرش میان . متن ما از «د» هست .  
 ۹ - بجز «د» : بیالا بر آورد . ۱۰ - «د» : بی افکندهش آنجا یکی خوب کاخ .  
 ۱۱ - «د» : زمینش همه عنبر و مشک خاک . ۱۲ - بجز «د» : ابا کرده . ۱۳ - بجز  
 «د» : بفرمود کردن بر آنجا نگر . ۱۴ - بجز «د» : کاخ زر . ۱۵ - بجز «د» : بدیوارها  
 بر نهادش کم . ۱۶ - بجز «د» : باره . ۱۷ - بجز «د» : کرد شاه . ۱۸ - «د» : رسولی .  
 ۱۹ - متن بروخیم : ... اینجا . : نسخ دیگر بجز «F» : از اینجا . . . بر آیی .

- |  |  |
|--|--|
| <p>۶۵</p> <p>کنون جمله این بند من بشنوید<br/>بگیرید یکسر ره زرد هشت<br/>بیرز ۲ و فر شاه ابرانیان<br/>بآین پیشینگان منگرید<br/>سوی گنبد آذر آرید روی<br/>پراگند گفتارش اندر جهان<br/>همه تاجداران فرمان اوی<br/>پرستش کده گشت از ایشان بهشت<br/>بهشتیش خوان از ندانی همی<br/>چراکش نخوانی نهال بهشت</p> | <p>۷۰</p> <p>بیاده سوی سرو کشر روید<br/>بسوی بت چین بر آرید بشت ۱<br/>ببندید کشتی همه بر میان<br/>بدین سایه سروین بگروید ۳<br/>بفرمان پیغمبر راست گوی ۴<br/>سوی نامداران و سوی مهان<br/>سوی سرو کشور نهادند روی ۵<br/>بیست اندرو دیو را زرد هشت<br/>چرا سرو کشرش خوانی همی<br/>که چون سرو کشر بگیتی که کشت</p> |
|--|--|

### نپذیرفتن گشتاسپ باژ ایران از جاسپ را

- |  |   |
|--|---|
| <p>۷۵</p> <p>چو چندی بر آمد برین روزگار<br/>بشاه جهان گفت زردشت پیر<br/>که تو باژ بدهی بسالار چین<br/>نباشم برین نیز همداستان<br/>بترکان ندادست ۹ کس باژ وساو<br/>بپذیرفت گشتاسب گفتا که نیز<br/>پس آگاه شد ز ره دیوی ازین<br/>بدوگفت کای شهریار جهان<br/>بجای آوریدند پیمان تو ۱۴</p> | <p>۸۰</p> <p>خجسته شد آن اختر شهریار ۶<br/>که در دین ما این نباشد هژیر<br/>نه اندر خور دین ما باشد این ۷<br/>که شاهان ما از گه ۸ باستان<br/>بایران نباشان همه توش و تاو ۱۰<br/>نفر ما یمش دادن از باژ چیز ۱۱<br/>هم اندر زمان شد بر ۱۲ شاه چین<br/>جهان یکسر ه کهران و ۱۳ مهان<br/>نتابید سر کس ز فرمان تو ۱۵</p> |
|--|---|

- ۱ - «د» : معانی درشت . ۲ - «د» : بنام . ۳ - «P» «F» : بشنوید .
- ۴ - «د» : بیزدان و پیغمبر راهجوی . ۵ - «د» : همه نامدارانش ... سوی سرو کشتش ...
- ۶ - «P» «F» : بشد نزدش آن پیر آموزگار ؛ «د» : خجسته نبود ... ۷ - بجز «د» : آید بآیین و دین . ۸ - بجز «د» : در که .
- ۹ - «د» : ندادند . ۱۰ - «د» : که او گشت بی دین و بی زور و تاو ؛ «P» : که بودند بی دین و بی روز و تاو . ۱۱ - «د» : بپذیرفت ... گفتار پیر که از ما نباشد کسی باژ گیر ؛ «F» : ... این باژ و چیز . ۱۲ - بجز «د» : سوی . ۱۳ - «د» : جهاندار یکسر کهان . ۱۴ - بجز «د» : بجا آوریدند فرمان تو . ۱۵ - متن بروخیم : نیاید کسی پیش پیکان تو ؛ «P» «F» : نتابید کسی سر ز پیمان تو . متن ما از «د» است .

- مگر پور لهراسب گشتاسپ شاه  
 بکرد آشکارا همه دشمنی  
 مراصد هزاران سوار است پیش  
 بدان تاشوی ۲ از پس کار اوی  
 چو ارجاسب بشنید گفتار دیو  
 از اندوه اوسست و بیمار شد  
 پس آنکه همه موبدانرا ۳ بخواند  
 بدانید گفتا کز ایران زمین ۴  
 یکی مرد آمد بدین آوری ۶  
 همی گوید از آسمان آمدم  
 خداوند را دیدم اندر بهشت  
 بدوزخ درون دیدم آهرمتا  
 پس آنکه خداوند از بهر دین  
 سر نامسداران ایران سپاه  
 که گشتاسپ خوانندش ۹ ایرانیان  
 برادرش نیز آن سوار دلیر  
 همه پیش او دین پژوه آمدند  
 گرفتند از او سر بر سر دین اوی
- ۸۵ که آرد همی سوی ترکان سپاه ۱  
 ابا چون توشه کرد آهرمندی  
 همه گر بخواهی بیارمت پیش  
 نگر تا نترسی ز پیکار اوی  
 فرود آمد از گاه ترکان خدیو  
 ز شاه جهان پر ز تیمار شد  
 شنیده سخن پیش ایشان براند  
 بشد فرة ایزد و پاک دین ۵  
 در ایران ۷ بدعوی پیغمبری  
 ز نزد خدای جهان آمدم  
 مر این زند و استا همه او نوشت  
 تیارستمش گشت پیرامنا  
 فرستاد نزدیک شاه زمین ۸  
 گرانمایه فرزند لهراسب شاه  
 بزناز بستست اکنون ۱۰ میان  
 سپهدار ایران که نامش زریز ۱۱  
 وزان پیر جادو ستوه آمدند  
 جهان پر شد از راه و آیین اوی ۱۰۰

۱- «د» اینجا اضافه دارد :

ابا این همه رای دیگر نهند

و در «P» بیت اضافه چنین است :

ابا این همه دین دیگر نهاد

ره بت پرستی باذرنهند .

ره بت پرستی ز پس بر نهاد .

۲ - بجز «د» : بیاتاشویم . ۳ - «د» : نکهیان لشکرش را بر .

۴ - «P» «F» : که گشتاسپ گشتست ز آئین و دین .

۵ - «P» : بشدانش وفره پاک ازین ؛ «د» : بشدانش وفره و پاک دین .

۶ - بجز «د» : یکی پر پیش آمدش سرسری . ۷ - بجز «د» : با ایران .

۸ - «د» با ایران فرستاد... از او دین پذیرفت شاه زمین . ۹ - متن بروخیم : خوانند .

۱۰ - متن بروخیم : بیستش یکی کشتی او ؛ «P» : ... کشتی اندر ؛ «F» : کشتی بر ؛

متن ما از «د» است . ۱۱ - «P» «F» اینجا اضافه دارند :

پدروان که بود از دلیران اوی چشموان که بود از دلیران اوی ؛

و «د» همین بیت را با اندک تغییری چنین آورده است :

برون آنکه بود از دلیران اوی چشم آنچه بود از دلیران اوی .

و این ضبط درست و بیت اصلی مینماید .

نشست اندر ایران به پیغمبری  
 یکی نامه باید نوشتن کنون  
 بیایدش دادن بسی خواسته  
 مراورا بگفتن کزین راه زشت  
 ۱۰۵ مرآن پیر ناپاک را دور کن  
 گرایدونکه بپذیرد او بند ما  
 ورایدونکه نپذیرد از ما سخن  
 سپاه پراکنده باز آوریم  
 بابران شویم ازبی کار اوی  
 ۱۱۰ برانیم از پیش و خوارش کنیم

به کاری چنان یافه و سرسری ۱  
 سوی آن زده سر زفرمان برون  
 که نیکو بود داده نا خواسته  
 بگرد و بترس از خدای بهشت  
 برآیین ما بر یکی مور کن  
 نساید همی پسای ۲ او بنده ما  
 کند سوی ما روی تازه کهن ۳  
 یکی خوب لشکر فراز آوریم  
 نترسیم از آزار و پیکار اوی  
 ببندیم و زنده بدارش ۴ کنیم

نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسپ را

براین ایستادند گردان چین  
 یکی نام او بیدرفش بزرگ  
 دگر جادوی نام او نام خواست ۷  
 یکی نامه بنوشت خوب و هژیر  
 ۱۱۵ نخستین ۸ بنام خدای جهان  
 نبشتم من این نامه شاهوار  
 سوی گرد گشتاسپ شاه زمین  
 گزین و مهین یور لهراسپ شاه

دوتن ۵ نیز کردند از ایشان گزین  
 گوی پیر جادوی سینه سترگ ۶  
 که هر گزدلش جز تباهی نخواست  
 سوی نامور خسرو دین پذیر  
 شناسنده آشکار و نهان  
 چنانچون بود در خور شهریار  
 سزاوار گاه آن کی بافرین  
 خداوند کیهان ۹ نگهدار گاه

۱- «د» سه بیت ذیلرا اضافه دارد :

یکی سرو فرمود کشتن بدست  
 یکی مجر آتش یکی نامه را  
 بگفته که این زند و استا بود

وزان دین او رای پیشین بیست  
 نبوده مرآن شاه خودکامه را  
 بدان آتش آیین نستا بود

و در «p» همین سه بیت با اندک اختلافی در مصراع دوم بیت اول و بیت سوم آمده است

و موارد اختلاف چنین است :

بدین آوری راه ..... بگوید ... بدین آتش نیز وستا بود.

۲ - «د» : سرو پای . ۳ - بجز «د» : کند تازه آیین کین کهن .

۴ - «د» : فرازش . ۵ - «د» : پیر . ۶ - متن بروخیم : گوی پیر جادوی سینه

سترگ ؛ «P» : ... گوی پیر جادو ستون سترگ ؛ «P» : گوی پیر جادو ستیپنده گرگ . متن ما

از «د» است . ۷ - «د» : بندخواست . ۸ - «د» : نوشته . ۹ - بجز «د» : گیتی .

- از ارجاسپ سالار گردان چین  
نہشت اندران نامہ خسروی  
کہ ای نامور شہریار ۲ جهان  
سرت سبز باد و تن و جان درست  
شنیدم کہ راہی گرفتہ تباہ  
پیامد یکی پیر مردم فریب  
سخن گفت از دوزخ و از بہشت  
تو راہش ۵ پذیرفتی و دینش را  
پیفکندی آیین شاہان خویش  
تہہ کردی آن پہلوی کیش را  
تو فرزند آبی کہ فرخندہ شاہ  
ترا برگزید از گزینان خویش  
چنان ہمچو کیخسرو کینہ جوی  
بزرگی و شاہی و فرخندگی  
درفشان و پیلان آراستہ  
ہمہ بودت ای نامور شہریار  
ہمی نافتی ۸ بر جهان یکسرہ  
ز گیتی ترا دادہ شاہی ۹ خدای  
نکردی خدای جهان را سپاس
- سوار چہانگیر و گرد گزین  
یکی آفرین برخط پہلوی ۱  
فروزندہ تاج ۳ شاہنشہان  
مبادت کیانی کمر گاہ ست  
بخود روز روشن بکردی سیاہ  
ترا دل پر از بیم کرد و نہیب  
بدلت اندرون تخم زفتی بکشت ۴  
بیاراستی راہ و آیینش را  
بزرگان گیتی کہ بودند پیش  
چرا ننگریدی پس و پیش را  
بدو داد تاج از میان سیاہ ۶  
ز جمشیدیان مر ترا داشت پیش ۱۳۰  
ترا بیش بود از کیان آب روی  
توانایی و فر و زیندگی  
بسی لشکر و گنج پرخواستہ ۷  
ہمہ مہتران مر ترا دوستدار  
چو اردی بہشت آفتاب از برہ ۱۳۵  
بسی مہتران پیش تو بری پای ۱۰  
نبودی بدین پروری رہ شناس ۱۱

۱ - متن بروخیم : نکو ... پیغوی ؛ «F» : نکو... وخط ... ؛ «P» . نکو آفرینی خط پیغوی .  
متن ما از «د» است .

۲ - بجز «د» : بورشاہ . ۳ - بجز «د» : تخت . ۴ - «د» : ہیچ شاہی نہشت .

۵ - بجز «د» : تو اورا . ۶ - «د» دو بیت قبل از این دو بیت را ندارد و پس از این بیت  
بیت ذیلرا افزودہ است :

برو چہرہ اورمزد مہین  
نکاریدی از آسمان و زمین .

کہ با اندک اختلافی در «p» «F» نیز ہست چنین :

بر آرنندہ اورمزد مہین  
نکارندہ آسمان و زمین

۷ - «د» : بسی گنج با لشکر و خواستہ . ۸ - «د» : ہی تابی اندر .

۹ - «د» «p» «F» : برگزیدہ . ۱۰ - بجز «د» : مہانت ہمہ پیش بودہ بی پای .

۱۱ «د» : نداری ... بدینسان نخواہی شدن حق شناس .



<p>یکی پیر جادوت پیراه کرد          بروز سپیدم ستاره بیدید ۲          که هم دوست بودست ۴ هم نیک یار          فریبنده را نیز ۵ منمای روی          بشادی می روشن آغاز کن          بزرگان گیتی که بودند پیش ۸          زترکان بجات نیاید گزند          ترا باشد آن همچو ایران زمین          که حاصل بکردم به پس رنجها ۱۰          باستمها ۱۱ در نشانده گهر          نگاران با جمع آراسته          بسای گران آهنین بند من ۱۲          کنم سر سر کشورت را تباه          که بنگاهشان بر نشاید زمین          بمشک آب در با کنم پاک خشک          زین بر کنم بیخ و شاخ ترا          سپاهت بناوک بدوزم بهم ۱۳          کشان بند کردن نباشد هر یر ۱۵          کنمشان همه سر ز گردن جدا ۱۶          کنمشان همه بنده در شهر خویش          زیبخش درختان همه بر کنم ۱۷          تو ژرف اندرین بند نامه نگر</p>	<p>از آن پس که ایزد ترا شاه کرد          چو آگاهی از تو سوی من رسید          نوشتم من ۳ این نامه دوستوار          چونامه بخوانی سروتن بشوی          مر آن بند را ۶ از میان باز کن ۷          میفکن تو آیین شاهان خویش          ارایدونکه بپذیری این نیک بند          زمین کشانی و ترکان و چین          ترا ۹ بنخشم این بی کران گنجها          نکورنگ اسبان باسیم و زر          غلامان فرستمت بسا خواسته          ورایدونکه نپذیری این بند من          بیایم پس نامه تا یک دوماه          بیارم سپاهی زترکان و چین          بینبارم این رود جیحون بمشک          بسوزم نگاریده کاخ ترا          زمینت بسوزم سراسر بدم          از ایرانیان هر که باشند پیر ۱۴          از ایشان نیاید فزونی بها          زن و کودکان را بیارم زیب          زمینتان همه پاک ویران کنم          بگفتم همه گفتنی سر سر</p>	<p>۱۴۰          ۱۴۵          ۱۵۰          ۱۵۵</p>
---	---	---

- ۱ - بجز «د» : این . ۲ - «C» : پدید . ۳ - بجز «د» : یکی . ۴ «د» :  
 بودیم . ۵ - «د» : هیچ . ۶ - متن بروخیم : بندها . ۷ - «د» : برکشای ...  
 اندر فزای . ۸ - این بیت در «د» نیست . ۹ - بجز «د» : بتو . ۱۰ - بجز  
 «د» : که آورده ام کرد پارنجها . ۱۱ - «د» : همان تاجها . ۱۲ «د» : بیایت  
 رسد آهنین بند من . ۱۳ - بجز «د» : زمینتان سراسر بسوزم همه . تنانان . همه .  
 ۱۴ - بجز «د» : مردست پیر . ۱۵ - متن بروخیم : کنمشان در آنجا یکا یک اسیر . متن ما از  
 «p» و «F» و «د» است . ۱۶ - بجز «د» : تنها . ۱۷ - متن بروخیم : درختان ابا بیختان  
 بر کنم : «p» «F» : ز بیخ آن درختان همه بر کنم . متن ما از «د» است .

### پیغمبران فرستادن ارجاسپ گشتاسپ را

<p>۱۶۰ به پیش همه مهتران سپاه بدادش بدان جادو بدنشان ۱ بایوان او باهم اندر شوید ۲ کنید آن زمان خوبستن رادوتاه به پیش و پس تخت او منگرید</p> <p>۱۶۵ سوی تاج دارنده ۳ داریدروی ازو گوش داریدش پاسخش را زمین را بیوسید و بیرون شوید</p>	<p>چو پرداخت از نامه دستور شاه فرازش نوردید و کردش نشان بفرمودشان گفت بخرد بویید چو او را ببینید بر تخت و گاه بر آیین شاهان نمازش برید چو هر دو نشینید در پیش اوی بگوئید پیغام فرخش را چو پاسخش را سر بسر بشنوید</p>
--	--

۱ - «p» : جادوستان : نسخ دیگر بجز «F» : بدان جادو نشان ؛ «د» بیت را ندارد و بجای آن بیت ذیل را دارد :  
 بخواند آن دو کرد سپهبد نشان  
 «C» هفده بیت ذیل را نیز درج کرده است :

<p>دگر بیدرفش آنکه او نام خواست کز اینسان چه ریزی همی آب روی بدان پیر با دین بد نگروی دگر باره تازه کنی کیش خویش بدستور گویش ورا پیشم آر بآیین ایشان بیارای خوان بخواند مر این نامه دلپذیر بارجاسپ بنویس هم درشتاب که تا من کشم روی از کین خویش وگر بیهده باشد آن نشنوم نگر تا نگیرد دلت زان فروغ تو بر پادشا پادشاهی مکن که اینرا نبینم همی آب روی بس است این که گوید منم زردهشت مگوش از آن نیز با کس سخن شتابید گفتا همانند دود همه جنگ جو بان خنجر گذار .</p>	<p>بخواند آن زمان نزد خود نام خواست که گشتاسپ لهراسپ شه را بگوی گراین گفت من سر بسر بشنوی بیاری بسوزی ورا پیش خویش گر آهر منست او و نا سازگار همه مو بدان وردان را بخوان بفرمای تا پیش ایشان دبیر بزردهشت گوید که اینرا جواب بیاور توحجت برین دین خویش چو برهان به بینم بدو بگروم بچیزی که گوید به پیشت دروغ زمن بشنو این راست نیکو سخن نگر تا نداری ورا راست گوی بجز زرق چیزی ندارد بمشت نگوش همی زنده بردار کن فرستادگانرا بره کرد زود بمراهشان کرد سیصد سوار</p>
--	---

۲ - «د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد . ۳ - بجز «د» : تا بنده .

سوی بلخ نامی کشیدش درفش  
 کز و بکنند آنکه او نامخواست  
 بدرگاه او بر پیاده شدند  
 بدان آستانه نهادند روی  
 چو خورشید تابنده ۱ بر ماه پر  
 به پیش کیان شاه ۲ فرخندگان  
 نوشته برو آن خط پهلوی ۳  
 بر آشفته و پیچیدن آغاز کرد  
 کجا رهنمون بود گشتاسپ را  
 مهان جهان دیده و موبدان  
 بیاورد استا و بنهاد پیش ۶  
 زریر گزیده سپهبدش را  
 که سالار گردان لشکرش بود  
 که کودک بد اسفندیار سوار  
 سپهبدار لشکر نگهبدار شاه ۸  
 برزم اندرون نیزه او داشتی  
 بزرگان ایران و گند آوران ۹  
 یکی نامه کردست زی من چنین  
 که نزدیک او ۱۰ شاه توران نوشت  
 چه گویند و فرجام اینکار ۱۱ چون  
 که مایه ندارد ز دانش بسی  
 وی از تخمه تور جادو نژاد  
 ولیکن مرا بود پنداشتی  
 سخن گفت بایدهش با هر کسی

شد از پیش او کینه ور بیدرفش  
 ابا یار او خیر مسر « نامخواست »  
 ۱۷۰ چو از شهر توران ببلخ آمدند  
 پیاده برفتند تا پیش اوی  
 چو رویش بدیدند بر گاه بر  
 نیایش نمودند چون بندگان  
 بدادندش آن نامه خسروی  
 ۱۷۵ چو شاه جهان نامه را باز کرد  
 بخواند آن گرانمایه جاماسپ را  
 گزینان ایران و اسپهبدان  
 بخواند آن زمان چاکری ۵ پیش خویش  
 پیمبرش را خواند و موبدش را  
 ۱۸۰ زریر سپهبد برادرش بود  
 جهان پهلوان بودش ۷ آن روزگار  
 پناه جهان بود و پشت سپاه  
 جهان از بدان ویژه او داشتی  
 چنین گفت گشتاسپ بامهتران  
 ۱۸۵ که ارجاسپ سالار ترکان و چین  
 بدیشان نمود آن سخنهای زشت  
 چه بینید گفتا بدین اندرون  
 چه ناخوش بود دوستی با کسی  
 من از تخمه ایرجم ۱۲ پاک زاد  
 ۱۹۰ چگونه بود در میان آشتی  
 کسی کش بود نام نیکو ۱۳ بسی

- ۱- بجز «د» : بوداز . ۲- «p» «F» : کی آن . ۳- «F» : برخط ...  
 متن بروخیم : برخط یغوی . متن ما از «د» است . ۴- «د» آن زمان پیر ! متن بروخیم :  
 آن زمان زود . متن ما از «p» و «F» است . ۵- بجز «د» : آنه موبدان . ۶- «د» :  
 که استا وزند آوریدند پیش . ۷- «د» : بود . ۸- بجز «د» :  
 سپهبدار لشکر نگهبان کار پناه جهان بود و پشت سوار .  
 ۹- «p» «F» «د» : جهاندار گفت آن گهی با زریر . فرخنده جاماسپ پیر (شیر) دلیر .  
 ۱۰- «د» : که زی او کجا . ۱۱- «F» «د» : بگویند کاینرا سرانجام .  
 ۱۲- بجز «د» : ایرج . ۱۳- «p» : رای نیکو «F» : راه نیکو «د» : نام و مانند .

### پاسخ دادن زریر ارجاسپ را

<p>زریر سپهدار و اسفندیار کسی باشد اندر جهان سربس سراندر نیارد بفرمانبری نهند میان پیش زبندگانه نگردد مرین دین به راهی ۲ سرش را بدار برین برکنیم نبرده دلیری چو درنده شیر ۴ چو دستور باشد مرا شهریار پسند آمد این شاه گشتاسپ را نگال نکینان خلخش کن ۶ چو جاماسب دستور فرخنده کار ۷ شده رخ بر ازچین ۸ و دلها دژم هم اندر خور آن کجا او نوشت چنان هم گشاده پردش نه بست ۹ جهاندار گشتاسب خیره بماند ز جاماسب و از پورش اسفندیار فرستاد گیانرا بخواندند پیش مگر زین سپس راه من نسپرید فرستاده را زینهار از گزند همه زنده بر دارتسان کردم که کردن نیازد ایسا شهریار مر این را ۱۱ سوی ترک جادو برید بخون و بخاکت نیاز آمدست بخاک اندرون ریخته استخوان</p>	<p>هم آنکه چو گفت این سخن شهریار کشیدند شمشیر و گفتند اگر که نپسندد او را به پیغمبری ۱ نیاید بدرگاه فرخنده شاه ۱۹۵ نگیرد ازو راه و دین بهی بشمشیر جان از تنش برکنیم سپهدارکش نام بودی زریر ۳ بشاه جهان گفت کای نامدار که پاسخ کنم جادو ارجاسپ را ۲۰۰ هلا گفت برخیز و ۵ پاسخش کن زریر و گرانمایه اسفندیار ز پیشش برفتند هر سه بهم نوشتند نامه پارچاسپ زشت زریر سپهدار گرفتش بدست ۲۰۵ سوی شاه برد و برو ۱۰ بر بخواند ز دانا سپهدار زریر سوار ببست و نوشت از برش نام خویش بگیرید گفتا بر او بر برید اگر نیستی اندر استا و زند ۲۱۰ ازین خواب بیدارتان کردم بدان تا بدانستی آن نا بکار بینداخت نامه بگفتا گیرید بگویند هوش فراز آمدست زده باد گردنت و خسته میان ۱۲ ۲۱۵</p>
---	---

- ۱ - «د» : اینرا بدین آوری . ۲ بجز «د» : مر این دین به و انباشد رهی .
- ۳ - جز «د» : سپهدار ابران که نامش زریر . ۴ - «د» : نبرده سواری دمنده چو شیر ؟
- «F» «p» : نبرده سواری دمنده چو شیر . ۵ - «F» «p» : روزودو . ۶ - «د» : پیاسخ
- سنگهای فرخش کن . ۷ - «د» این بیت را ندارد . ۸ - «د» : دل بر از خون .
- ۹ - «د» : چونامه . . . ببرد و نشست . ۱۰ - «د» : سوی شاه بنشست و بروی بخواند .
- ۱۱ - بجز «F» «p» «د» : همین را . ۱۲ - بجز «د» «p» «F» : روان .

به‌دی‌ماه ۱ ارایدو نکه خواهد خدای  
بتوران زمین اندر آرم سیاه  
بیوشم برزم ۲ آهنینه قبای  
کنم کشور گر کساران تپاه

بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با پاسخ گشتاسپ

سخن چون بسر برد شاه زمین  
سپردش بدو گفت بردارشان  
فرستادگان سپهدار چین  
برفتند هر دو شده خاکسار  
از ایران فرسخ بخلخ شدند  
چو از دور دیدند ایوان شاه  
فرود آمدند از چمنده ستور  
بیاده برفتند تا پیش اوی  
بدادند پس ۶ نامه شهریار  
دبیرش سر آن نامه را برگشاد  
نوشته در آن نامه شهریار  
رسید آن نوشته فرو مایه وار  
شنیدیم ما آن ۹ سخنها کجا

سپهبدش را خواند و کرد آفرین ۳  
از ایران و این ۴ مرزبگذارشان  
ز پیش جهاندار شاه زمین ۲۲۰  
جهاندارشان رانده و کرده خوار  
ولیکن بخلخ نه فرسخ شدند  
زده بر سرش بر درفش سیاه  
شکسته دل و چشمها گشته کور  
سیه پاکشان جامه و ۵ زردروی ۲۲۵  
پیاسخ نوشته زربیر سوار ۷  
بخواندش بر آن شاه پیغونژاد  
سر آهنگ مردان ۸ نبرده سوار  
که بنوشته بودی بر شهریار  
نبودی تو مرگفتنش را سزا ۲۳۰

- ۱ - «د» : درین ماه . ۲ - بجز «د» «p» «F» : بزورک . ۳ - «د» : سه کس را بخواندند
- با اسب کین ؟ «p» «F» : سیه ییل را خواند و کردان چین . ۴ - «د» «p» : زمین نیز .
- ۵ - بجز «د» : سیه شان روان و شده . ۶ - بجز «د» : بدادندش آن .
- ۷ - «p» «F» : دو بیت ذیل را افزوده اند :

بفرمود خواندن دبیرانش را  
دبیرانش را گفت نامه نخست  
«د» بیت اول را دارد اما بیت دوم بعلت افتادگی برخی از صفحات نسخه معلوم نیست  
وجود داشته است یاخیر ، بدین معنی که دنبال این بیت تا بیت ۳۸۶ مع الاسف از نسخه نفیس «د»  
ساقطست . ۸ - «p» «F» : ایران . و چهار بیت ذیل را افزوده اند :

بس شاه لهراسب گشتاسپ شاه  
بیمبر فرستاد زی من (او) خدای  
همی گویدت ای پلید سترک  
زده سر ژآئین و دین بهی  
۹ - بجز «p» «F» : شنیدیم و بدیدم .

نگهدار گیتی سزاوار گاه  
مهاش همه پیش کرده بپای  
[F] : بار جاسپ ترکان پلید سترک  
کجا پیکرت (پیکرش) پیکرشیر و گرگ  
رسیده بدل کزی و گمرهی

نه بنوشتنی ۱ بد نه بنودنی  
 چنین گفته بودی تو تا چند گاه ۳  
 نه دو ماه باید همی نه چهار  
 تو برخویشتن بر میفزای رنج  
 ۲۳۵ بیاریم گردان هزاران هزار  
 همه ایرجی زاده پهلوی  
 همه شاه چهر و همه ماه روی  
 همه از در پادشاهی و گاه  
 همه نیزه داران و شمشیر زن  
 ۲۴۰ همه نیزه بردست و باره بزین  
 همه دین پذیر و همه هوشیار  
 چو دانند کم کوس بر پیش بست ۵  
 چو جوشن بیوشند روز نبرد  
 بزین اندرون گشته چون کوه سخت  
 ۲۴۵ از ایشان دو گرد گزیده سوار  
 چو ایشان بیوشند از آهن قبا  
 چو بر گردن آرند کوبنده گرز  
 چو ایشان بیایند ۹ پیش سپاه  
 بخورشید مانند با تاج و تخت  
 ۲۵۰ چنینم گسوانند و اسپهبدان  
 تو جیحون مینبار هر گز بمشک

نه برخواندنی بد نه اشنودنی ۲  
 سوی کشور خرم آرم سپاه  
 که ما خود بیاریم شیران کار  
 که ما خود گشادیم ۴ دوهای گنج  
 همه کار دیده همه نامدار  
 نه افراسیابی و نه پیغوی  
 همه راست بالا همه راست گوی  
 همه از در گنج و تاج و سپاه  
 همه لشکر آرای و لشکر شکن  
 نیشته همه نام من بر نگین  
 همه از در یاره و گوشوار  
 سم اسب ایشان کند کوه بست ۶  
 ز چرخ برین بگذرانند گرد  
 کند تیغشان کوه را ۷ تخت تخت  
 ز ریر سپهدار و اسفندبار  
 بخورشید و ماه اندر آرند پای  
 همی تا بد از گرزشان ۸ فر و برز  
 ترا کرد باید بایشان نگاه  
 همی تا بد از چهرشان فر و تخت  
 گزیده پسندیده ام موبدان ۱۰  
 که من ۱۱ بر گشایم در گنج خشک

۱- «C»: نه بنوشتنی . ۲- «C»: نه افکندهنی و نه پوشیدنی . ۳- «p»: ماه .

۴- بجز «p» «F»: کشایم . ۵- بست «بجای «بسته» و در یکی از نسخ چاپ پاریس : چه ماکوس بر پیل خواهیم بست و در مصراع دوم سم اسپهبدان» ضبط شده است . ۶- «C» و چاپ تهران این بیت را اضافه دارند :

جهانتان نه فرسوده از رنج آرز  
 همه شیر گیر و همه رزم ساز .

۷- بجز «p» «F»: سر کوه از ایشان شده . ۸- بجز «p» «F»: فرجامشان . ۹- بجز «p» «F»: بایستند . ۱۰- «p» «F»: ستوده پسندیده و موبدان . ۱۱- «p» «F»: خود . و

چاپ تهران بعد از این بیت دو بیت درج کرده است :

اگر تاب تیغم بجیحون رسد  
 و کر باد کرزم بهامون رسد  
 بهامون درون پیل گریان شود  
 بجیحون درون آب بریان شود

برزم اندر آرم سرت زیر پای  
 فرود آمد از تخت و خیره بماند  
 بخوان از همه پادشاهی سپاه  
 ۲۵۵ برفتند هر سو بتوران زمین ۱  
 یکی کهرم و دیگر اندیرمان  
 بیاراسته سرخ و زرد و بنفش  
 گوان گزیده نبرده سوار  
 بزد نای رویین بنه بر نهاد  
 ۲۶۰ بدو داد يك دست لشکرش را  
 خود اندر میانه بیستی کهرم ۲  
 گذشته برو بر بسی روزگار  
 تو گفتی ندانده می جز بدی ۳  
 بدادش یکی گرگ پیکر درفش  
 ۲۶۵ پیاده برفتی بر سر نره شیر  
 درفشش کشیدند و شد پیش گو  
 بساقه فرستاد ترکان خدیو  
 گراز ما کسی باز گردد ز راه  
 نگر تا بداري بدین کارهش ۴  
 ۲۷۰ پراز خون شده ۵ دل پراز آب چشم  
 درختان همی کند بالا بیخ و شاخ  
 شه کافر آن ۷ دل پرا گنده کین

بروز نبرد اربخواهد خدای  
 چو سالار از اینگونه نامه بخواند  
 سپیدش را گمت فردا بگناه  
 تگینان لشکر گزینان چین  
 برادر بد او را دو آهرمنان  
 بدادندشان کوس و پیل و درفش  
 بدیشان بیخشید سیصد هزار  
 در گنج بکشاد و روزی بداد  
 سبک خواند کهرم برادرش را  
 باندرمان داد دست دگر  
 یکی ترک بد نام او گرگسار  
 سپه را بدو داد اسپهبدی  
 برادرش را آنکه بد بیدرفش  
 یکی نام بودش خشاش دلیر  
 سپه دیده بان کردش و پیشرو  
 یکی ترک بد نام او هوش دیو  
 نگهدار گفتا تو پشت سپاه  
 هم آنجا که بینیش بر جای کش  
 بدینسان همی رفت با تیز خشم  
 همی کرد غارت همی سوخت کاخ  
 در آورد لشکر بایران زمین

۱ - «p» و «F» یعنی افزون دارند :

همه پاک خواندند لشکرش را

۲ - در «p» اینطور ضبطست :

دگر دست دادش باندرمان

۳ - «C» و چاپ تهران دو بیت ذیلرا افزوده اند :

ز آهرمن به کنش بد بتر

شب و روز کارش بدی سوختن

۴ - «C» این بیت را افزوده :

دگر بود ترکی و نامش تبه

۵ - بجز «P» : بدش . ۶ - «P» : از . ۷ - بجز «C» : کافران .

سر مرز داران کشورش را .

خود آنکه با استاد اندر میان .

بچنگ اندرون بد سلاحش تیر

همان نام بادافرهی توختن .

بدو گفت می دار قلب سپه .

### گرد آوردن گشتاسپ لشکر خود [را]

<p>که سالار ترکان چین با سپاه خشاش دلیرش فرستاد پیش ۲ بیارای پیلان بیاور سپاه که خاقان ره راد ۳ مردی بهشت که بر ۵ مرز بگذشت بدخواه من که آمد جهانجوی دشمن بدید که چندان نبد بر زمین بر گیاه بیستند گردان کیتی میان همه مرز داران بفرمان اوی که آمد بدر که هزاران هزار کیمی نامدار نامدار نکوخواه را هر آنکس که شایسته بدر گزید دلش گشت خیره ز چندان سپاه روان و بزرگان و اسپهبدان بداد اوسپه را دوساله درم بزد نای و کوس و بنه بر نهاد درفش همایون فرخنده شاه سپاهی که هر گز چنان کس ندید کسی روز روشن ندید و زماه همی ناله کوس نشنید گوش سرنیزه ها زابر بگذاشته چو همیشه نیستان بوقت بهار ز کشور بکشور همی شد سپاه</p>	<p>چو آگاهی آمد بگشتاسپ شاه بیاراست و جنبید از جای خوبش سپهدش را گفت فردا بگناه ۲۷۵ سوی مرزدارانش نامه نوشت بباید بکسر ۴ بدرگاه من چون نامه سوی مرزداران رسید سپاهی بیامد بدرگاه شاه ز بهر جهاندار شاه کیان ۲۸۰ بدرگاه خسرو نهادند روی نیامد برین بر بسی روزگار فراز آمده بود مرشاه را بشکر که آمد سپه را بدید از آن شادمان گشت فرخنده شاه ۲۸۵ دگر روز گشتاسپ با موبدان گشاد آن در گنج پر کرده جم چو روزی ببخشید و جوشن بداد بفرمود بردن به پیشش سپاه سوم رزم ارجاسپ لشکر کشید ۲۹۰ ز تار یکی گرد واسپ و سپاه ز بس بانگ اسپان و از بس خروش درفشان بسیار افراشته چو رسته درخت از بر کوهسار از بنسان بفرمان گشتاسپ شاه ۲۹۵</p>
---	---

### گفتن جاماسپ انجام رزم با گشتاسپ

<p>سپهدار لشکر فرود آورید فرود آمد از اسپ و بر شد بگناه</p>	<p>چو از بلخ نامی بجیحون رسید بشد شهریار از میان سپاه</p>
---	---

۱- «P» : بر آراست و آمد خود . ۲ - «P» : بیت ذیلرا افزوده است :

چو بشنید کو رفت با لشکرش که ویران کند آنهمه کشورش .

۳- «C» : چین راه . ۴- «p» : بیارید لشکر . ۵- «p» : از . ۶- بجز «p» : راد مردان .



بخواند آن زمان شاه جاماسپ را  
 سرموبدان بود و شاه ردان  
 چنان پاك تن بود و پا کیزمجان  
 ستاره شناسی گرانمایه بود  
 پیرسید ازوشاه و گفتا خدای  
 چو تو نیست اندر جهان هیچکس  
 بیایدت کردن ز اختر شمار  
 که چون باشد انجام ۳ و فرجام جنگ  
 نیامدش خوش ۴ پیر جاماسپ را  
 که ای کاشکی ایند دادگر  
 مراگر نبودى خرد ۵ شهریار  
 بگویم من این ورنگویم بشاه  
 جهاندار گفتا بنام خدای  
 بجان زبر آن نبرده سوار  
 که هرگز بروی تو من بد کند  
 نوهر چه اندرین کار بینی ۸ بگوی  
 خردمند گفت ای گرانمایه شاه  
 بدان ای نبرده کی نامجوی  
 بدانگه کجا بانگ و وایله کنند  
 به پیش اندر آیند مردان مرد  
 جهان بینی آنگاه گشته کبود  
 وزان زخم و آن گرزهای گران  
 بجز اندر افتد ترنگاترنگ

کجا رهنمون بود گشتاسپ را  
 چراغ بزرگان و اسپیدان  
 ۳۰۰ که بودی پرو آشکارا نهمان  
 بفرهنگ و دانش و راه پایه ۱ بود  
 ترا دین به داد و پا کیزه رای  
 جهاندار دانش ترا داد و بس  
 بگویی همه ۲ مر مرا روی کار  
 ۳۰۵ کر ایش خواهد بد اینجاد رنگ  
 بروی دژم گمت گشتاسپ را  
 ندادی مرا این خرد وین هنر  
 نکردی زمن بودنی خواستار  
 کند مر مرا شاه شاهان تباہ ۶  
 ۳۱۰ بدین نام دین آور پاك رای  
 بجان گرانمایه اسفندیار  
 نه فرمایمت بد نه من خود کنم ۷  
 که تو چاره دانی و من چاره جوی  
 همیشه بتو تازه بادا کلاه  
 ۳۱۵ چورزم آورد روی گردان بروی  
 تو گویی همه کوه را بر کنند  
 هوا تیره گردد ز گرد نبرد  
 زمین بر ز آتش هوا بر زدود  
 چنان پاك بولاد ۹ آهنگران  
 ۳۲۰ هواپر کند ناله بور و خنگ ۱۰

۱- بجز p: ابا و بدانش کرا - ۲- cp: همی - ۳- «p»: آغاز و انجام .

۴- «p» - نیامد خوش آن ۵- «p»: هنر - ۶- «p»: و چاپ تهران این بیت را افزوده اند :

اگر (مکر) با من ازداد پیمان کند  
 که ای بدکنده خود نه فرمان کند

۷- در چاپ تهران چنین ضبطست :

که هرگزت روزی نه دشمن کنم

نه خود بدکنم تا فرمان کنم

۸- بجز «ا» : دانی - ۹- اصل : پاك و بولاد .

۱۰- جهان پر شود از دم شور و جنگ .

شکسته شود چرخ و گردونها  
 بسی بی پدرگشته بینی پسر  
 نخستین کی نامدار اردشیر  
 به پیش افکند تازیان اسب خویش  
 ۳۲۵ پیاده کند ترک چندان سوار  
 ولیکن سر انجام کشته شود  
 پس آزاده شیدسپ فرزند شاه  
 دژم گردد و تیغ را برکشد  
 سرانجام بختش کند خاکسار  
 ۳۳۰ بیاید پس ۵ آنگاه فرزند من  
 ابرکین شیدسپ فرزند شاه  
 بسی نامداران و گردان چین  
 بسی رنج بیند برزم اندرون  
 درفش فروزنده کاویان  
 ۳۳۵ گرامی که بیند ز اسب اندرون  
 درآید از آن پشت اسبش بزیر  
 بیک دست شمشیر و دیگر درفش  
 ازین سان همی افکند دشمنان  
 ز ناگاه دشمن بشمشیر تیز  
 ۳۴۰ گرامی بدنجان بگیرد درفش  
 بیک دست دشمن کند ناپدید  
 یکی ترک تیری زند بر برش  
 پس آزاده نستور پور ز زیر

درفشان بیالاید از خونها ۱  
 بسی بی پدرگشته بینی پسر  
 پس شهر بار ۲ آن نبرده دلیر  
 بخاک افکند هر که آیدش پیش  
 کز اختر ۳ نباشد مر آنرا شمار  
 تکونامش اندر نوشته شود  
 بکینش کند نیز اسب سیاه  
 بتازد بسی اسب و ۴ مردم کشد  
 برهنه شود آن سر تاجدار  
 بیسته میان بر میان بندهن  
 چو رستم بیاید میان سپاه  
 که آن شیرگرد افکند بر زمین  
 شه خسروان را بگویم که چون  
 بیفکنده باشند ایرانیان  
 درفش همایون بر از خاک و خون  
 بگیرد درفش و بر آرد دلیر  
 بگیرد بدانجا درفش بنفش  
 همی بر کند جان آهرمنان  
 یکی دست او افکند از ستیز ۶  
 بدارد بدنجان درفش بنفش  
 شگفتی تراز کار او کس ندید ۷  
 بخاک اندر آرد سر و افسرش  
 به پیش افکند اسب چون زره شیر ۸

- ۱- «p» : بیالاید از خونشان جوینها . ۲- اصل . پسر... و مراجعه شود به بیت ۳۴۵  
 ۳- «p» : که هرگز نباشد . ۴- «p» : بر آن حمله بسیار مردم . ۵- «p» : هم . ۶- این بیت در  
 «p» طور دیگر خوانده میشود :  
 پس آنگاه دشمن بشمشیر تیز  
 ۷- بجای این بیت و بیت بعد بیت ذیل در «p» ضبطست :  
 سرانجام تیرش رسد بر میان  
 شود گرد نادیده تا جاودان  
 ۸- «p» بیت ذیل را افزوده که مصراع دوم آن با مصراع دوم بیت ۳۴۱ یکی است :  
 بسی دشمنان را کند ناپدید  
 شگفتی تراز کار او کس ندید.

- چو آید سرانجام پیروز باز  
بیاید پس آن برگزیده سوار  
از آن دشمنان ۲ بفرکنند شصت مرد  
سرانجام ترکان بتیرش زنند  
بیاید پس آن نره شیر دلیر  
به پیش اندر آید گرفته کمند  
ابا جوشن زر درخشان چو ماه  
بگیرد زگردان لشکر هزار  
بهر جا که بنهد همان ۳ شاه روی  
نه استند کس آن پهلوی شاه را  
پس افکنده بیند بزرگ اردشیر  
بگیرد بر او زارو گردد نژند  
بخاقان نهد روی باخشم تیزه  
چو اندر میان بیند ارجاسپ را  
صف دشمنان سر بسر بردرد  
همی خواند او زند زردشت را  
سرانجام گردد بر او تیره بخت  
بیاید یکی نام او بیدرفش  
نیارد شدن پیش گرد گزین  
بیند بر او راه چون پیل مست  
چو شاه جهان باز گردد ز رزم  
بیندازد آن ترک تیری بروی  
ابردست آن بیدرفش پلید  
بترکان برد باره و زین اوی  
پس این لشکر نامدار بزرگ  
همی برزند این بر آن آن بر این
- ۳۴۵ ابر دشمنان دست کرده دراز  
پس شهریار ۱ جهان نیو زار  
نماند یکی پهلوی دست برد  
تن پیلوارش بخاک افکنند  
نبرده سوار آنکه نامش زریر  
نشسته ابراسب تازی سمند  
۳۵۰ بدو اندرون خیره گشته سپاه  
بیند فرستد بر شهریار  
همی راند از خون بدخواه جوی ۴  
ستوه آورد شاه خرگاهرا  
سیه گشته رخسار و تن چون زریر  
۳۵۵ برانگیزد آن تازی اسپ سمند  
تو گویی نسید دست هرگز گریز ۶  
ستایش کند شاه گشتاسپ را  
ز گیتی سوی هیچکس ننگرد  
بیزدان سپرده کیمی ۷ پشت را  
۳۶۰ بر بنده شود آن گزیده درخت  
سوی نیزه دارد درفش بنفش  
نشیند بر او وی اندر کمین  
یکی تیغ زهر آب داده بدست  
تو گویی که بیرون خرامند ز رزم ۸  
۳۶۵ نیارد شدن آشکارا بروی  
شود شاه آزادگان ناپدید  
که خواهد بجست آن زمان کین اوی  
بدشمن درافتند چون شیر و گرگ  
ز خون یلان سرخ گردد زمین

۱ - اصل : پسر - رجوع به بیت ۳۲۱ شود - ۲ - «p» : زاهرمنان .

۳ - «p» : خود آن . ۴ - «p» : بیت زیر را درج کرده است :

ستابند آن کرد را هر کسی چو بکشد ز گردان لشکر بسی .

۵ - «p» : و کین . ۶ - تو گویی که خواهد بودش ز زین . ۷ - «p» : ز گیتی بیزدان کند .

۸ - «p» : شکسته سلیح و گسته گرزم .

همی لرزه افتد بردان مرد  
 نبیند کس از گرد خورشید و ماه  
 بتابد چنانچون ستاره زمیغ ۱  
 به بیش اندر آید چو درنده گرگ  
 همی تازد او باره چون پیل مست  
 تبه گردد از برگزینان ۲ شاه  
 سپاه از پس پشت و بز دانش یار  
 از و جامه ۳ پر خون و جان پرستیز  
 بزین نیمه تنش ۴ زیر افکند  
 بتاباند آن فرّه و برز را  
 چو بگست شان بر زمین کی هلد  
 تبه شان ککند پاک و بهرا کند  
 از اسفندیار آن کی ۵ بافرین  
 شکسته دل و دیده ها ۷ ریخته  
 شود شاه پیروز و دشمن تپاه  
 که من هرچه گفتم نباشد جز آن  
 تو زین پس مکن روی بر من دژم  
 بفرمانت ای شاه پیروزگر  
 از آن ژرف دریا و تار پاك چاه ۱۰  
 و گرنه من این راز کی گفتمی  
 بر آن گوشه تخت خسیید باز  
 تو گفتی برفتش همه فرّه و برز

۳۷۰ یلان را بپاشد همه روی زرد  
 بر آید بخورشید گرد سپاه  
 فروغ سر نیزه و تیر و تیغ  
 پس آن بیدرفش پلید سترگ  
 همان تیغ زهر آب داده بدست  
 ۳۷۵ بدست وی اندر فراوان سپاه  
 بیاید پس آن فرخ اسفندیار  
 ابروی درفش افکند رستخیز  
 مراودا یکی تیغ هندی زند  
 بگیرد پس آن آهنین گرز را  
 ۳۸۰ یک حمله از جایشان بگسلد  
 بنوک سر نیزه شان بر چند  
 گریزد سر انجام سالار چین  
 بتوران نهد ۶ روی بگریخته  
 بیابان گذارد بانداک سپاه  
 ۳۸۵ بدان ای گزیده سر خسروان  
 نباشد ۸ ز من پاك سخن بیش و که  
 من اینرا ۹ که گفتم نگفتم مگر  
 وزان پس که بر سید فرخنده شاه  
 ندیدم که بر شاه بنهفتمی  
 ۳۹۰ چو شاه جهاندار بشنید راز  
 زدستش بیفتاد زربنه گرز

۱- «p» چهار بیت ذیلرا افزوده است :

وزان زخم گردان کجا میزنند  
 همه خسته و کشته بر یکدگر  
 وزان زاری و ناله خستگان  
 و چندان از آن کشته آید سپاه

یکی بر دگر بر همی افکند  
 پدر بر پسر و پسر بر پدر  
 ببند اندر آید با بستگان  
 که از خونشان تر شود رزمگاه

۲- «p» : نامداران . ۳- «p» : دیده . ۴- «p» : زربینش یکی نیمه : چاپ تهران :

زین : ۵- «p» : یل . ۶- «p» : کند . ۷- «p» : و خونها . ۸- بجز «د» : نبینی .

۹- «د» «p» : که من اینکه . ۱۰- «د» «p» : راه .

بروی اندر افتاد و بیهوش گشت  
 چو باهوش آمد ۱ شه شهر یار  
 چه باید مرا گفت شاهی و گاه  
 همی رفت خواهند ماهان من  
 چه باید مرا پادشاهی و تخت  
 که با آنکه ۴ بر من گرامی ترند  
 همی رفت خواهند از پیش من  
 بجا ما سپ گفت ار چنین است کار  
 نخواهم نبرده بر ادرم را  
 نفرمایم نیز ۶ رفتن برزم  
 کیان زادگان با ۷ جوانان من  
 بخوانم همه سر بر پیش خویش  
 چگونه رسد نوک تیر خدنگ  
 خردمند گفتا بشاه زمین  
 گرایشان نباشند پیش سپاه  
 که یارد شدن پیش گردان چین  
 توزین خاک بر خیز و بر شو یگانه  
 که حکم خداست و ۱۳ زین چاره نیست  
 از اندوه خوردن نباشدت سود  
 مکن دلت را بیشتر زین نزنند  
 بدادش بسی بند و بشنید شاه  
 نشست از بر گاه ۱۶ [و] بنهاد دل  
 از اندیشه دل ۱۷ نیامدش خواب

نگفتش سخن نیز و خاموش گشت  
 فرود آمد از تخت و بگریست زار  
 که روزم همی گشت خواهد سپاه  
 ۳۹۵ دلیر و سواران و شاهان من ۲  
 توانایی و لشکر و تاج و تخت ۳  
 گزین سپاه اند و نامی ترند  
 ز تن بر کنند ۵ این دل ریش من  
 بهنگام رفتن سوی کار زار  
 ۴۰۰ نسوزم دل پیر مادرم را  
 سپه را سپارم بفرخ گرزم  
 که هر يك چنان چون تن و جان من  
 نیوشم ز ره شان نشانم به پیش ۸  
 ز ند ترك ناوك بدین کوه سنگ ۹  
 ۴۰۵ که ای نیکی خوش شاه ۱۰ با آفرین  
 نهاده بر برز آهن ۱۱ کلاه  
 که باز آورد فر ه و پاک دین ۱۲  
 مکن فره پادشاهی تپناه  
 خداوند گیتی ستمکاره نیست  
 ۴۱۰ کجا بودنی بود این کار بود  
 بداد ۱۴ جهان آفرین کن پسند  
 چو خورشید گونگشت و بر شد بگناه ۱۵  
 برزم جهانجوی شاه چگل  
 برزم و نبردش گرفته شتاب

- ۱- «p»: چوباز آمدش هوش پس: نسخ دیگر بجز «د»: چوباز آمدش هش.  
 ۲- «د»: ... شاهان من چراغان لهراسب ماهان من. ۳- «د»: نیاید مرا ... و تخت.  
 ۴- «p»: که اینها که: «د»: که ایشان بر من گرامی بدند ... بدند. ۵- «د»: زین  
 برکنید: «p»: ز تن برکشد. ۶- «د»: پیش. ۷- «p»: هم آزادگان و.  
 ۸- «د»: بگویم که در جنک نایند پیش. ۹- بجز «د»: برین آسمان بر شده کوه و  
 سنگ. ۱۰- «د»: مهتر. ۱۱- «د»: «P»: بر کیانی. ۱۲- «p»: فره پاک.  
 ۱۳- بجز «د»: که راز خداست زین. ۱۴- «د»: ... خدای جهان: متن بروخیم: توداد.  
 ۱۵- «د»: ... شد جهان سپاه. ۱۶- «p»: تخت و: «د»: اسب. ۱۷- «د»: در چشم.

### لشکرها آراستن گشتاسب و ارجاسپ

- |     |   |     |   |
|-----|---|-----|---|
| ۴۱۵ | چو جاماسپ گفتش سپیده دمید<br>از آنجا خرامید تا رزمگاه ۲<br>بگامی که باد سپیده دمان<br>فرستاد برهر سوی دیدبان<br>بیامد سواری و گفتش بشاه   | ۴۲۰ | سپاهبست ای شهریار زمین<br>بنزدیکی ما فرود آمدند<br>سپهدارشان دیدبان برگزید<br>پس آزاد گشتاسب شاه دلیر<br>که بستان درفش و زینجا بتازه      |
| ۴۲۵ | سپهدبشد لشکرش راست کرد<br>بداد آن ۷ جهاندار پنجه هزار<br>بدوداد یکدست از لشکرش<br>دگر دست لشکرش راهمچنین<br>پیورگرامی سپرد آن سپاه  | ۴۳۰ | کجاشاه شیداسب خواندیش نام<br>چو پنجه ۱۳ هزار از سوار دلیر<br>بدو داد لشکر میان سپاه<br>پس پشت لشکر بنستور داد<br>چولشکر بیاراست برشد بکوه |
|     | فروغ ستاره شده ناپدید ۱<br>فرود آورد آن گزیده سپاه<br>بکاخ آرد از باغ بوی گلان ۳<br>چنانچون بدآیین آزادگان<br>که شاهها بنزدیکی آمد سپاه<br>که هرگز چنان نامد از ترک و چین ۴<br>بکوه و درو دشت خیمه زدند<br>فرستاد و دیده بدیده رسید<br>سپهدش را خواند فرخ زریر<br>بیارای بیلان و لشکر بساز<br>همه رزم سالارچین خواست کرد<br>سوار گزیده باسفنندیار<br>که بودی دل شیراندر برش ۸<br>سیاهی بیاراست خوب و گزین<br>که شیرژیان بود و ۱۰ همتای شاه ۱۱<br>سرافراز و گردنکش و شاد کام ۱۲<br>سپهدش را داد فروخ زریر<br>که شیرژیان بود و همتای ۱۴ شاه<br>چراغ سپهدار فرخ ۱۵ نژاد<br>غمی گشته از رنج و گشته ستوه |     |   |

- ۱ - «د» : بزد کوس و بیلان و لشکر کشید .  
این بیت و دو بیت بعد دارد :
- بدو گفت گوینده کای شهریار  
جهاندار با فره و نامدار .
- ۴ - «د» : که هرگز چنو نامد از شهر چین .  
۵ - بجز «د» : درفش بدو داد و گفتا بنواز .
- ۶ - «د» : سپهدار شد .  
۷ - «د» «P» : بدادش .
- ۸ - بجز «د» : ... از ان لشکرش  
که شیری دلش بود و بیلی (بیری) برش .
- ۹ - بجز «C» : پیور .  
۱۰ - بجز «C» : که فرزندا و بود (مراجعه شود به بیت ۴۳۲)
- ۱۱ - «د» : دستور شاه .  
۱۲ - این بیت در «p» و «د» نیست .
- ۱۳ - بجز «P» و «د» : چوپنجه .  
۱۴ - «p» : و دستور .  
۱۵ - «د» : خسرو .

- |   |  |
|---|--|
| <p>۴۳۵ همی کرد از آنجا ۲ بلشکر نگاه<br/>بیاراست لشکرش را همچنین<br/>جهان آزموده نبرده سوار<br/>که کوس مہی داشت وز زین درفش<br/>کسہ شیریلہ نامدی ہم ہرش<br/>۴۴۰ ہدانش سوار گزین صد ہزار<br/>سپاہی بیاراست خوب و گزین ۲<br/>کچا نام خواست از دلیرانش ۹ نام<br/>نمودہ ہمہ درجہان دست کین ۱۰<br/>همی کرد ہر سو بلشکر نگاه<br/>۴۴۵ جہان ندیدہ و خوردہ گردنبر ۱۲<br/>رسیدہ ہسی برسرس سردو گرم<br/>بر آن لشکر گشن ۱۴ سالار کرد</p> | <p>نشستش بر آن نغز ۱ تابندہ گاہ<br/>پس ارجاسپ شاہ سواران چین<br/>جدا کرد از ۳ خلخی صد ہزار<br/>فرستادشان نزد آن ۴ بیدرفش<br/>بدو داد یکدست از ۵ لشکرش<br/>دگردست راداد بر گر گسار ۶<br/>میان گاہ لشکرش را همچنین<br/>ہدانش ہدان ۸ جادوی خویش کام<br/>خود و صد ہزاران سوار گزین<br/>نگاہش ہمیداشت پشت سپاہ<br/>ہسی داشت پیل ۱۱ گرانمایہ مرد<br/>سواری گرانمایہ نامش کہرم<br/>مر آن پور خود را سپہدار کرد ۱۳</p> |
|---|--|

### آغاز رزم ایرانیان و تورانیان و کشته شدن

#### اردشیر و شیرو و شیدسپ

- |  |   |
|--|---|
| <p>بتابید خورشید گیتی فروز<br/>همی دید از آن کوه گشتا سب شاہ<br/>۴۵۰ کہ اندر نشستند گردان بزین ۱۵<br/>کہ گفتی کہ بیستون است راست<br/>برو بر نشست آن گو پہلوان ۱۶</p> | <p>چواندر گذشت آن شب و گشت روز<br/>بزین بر نشستند ہردو سپاہ<br/>چو از کوه دید آن شہ بافرین<br/>سیہ رنگ بہزاد را پیش خواست<br/>برو بر فکندند بر گستوان</p> |
|--|---|

- ۱ - بجز «د» : نشسته بر آن خوب . ۲ - «د» : همی خواست کردن . ۳ - «p» : از آن ؛ نسخ  
دیگر بجز «د» : از او . ۴ - «P» : برسوی . «د» : پیش . ۵ - بجز «د» : زان .  
۶ - «د» سپرد آن دگردست بر گر گسار . ۷ - «د» : بیاراست خود با سواران چین . ۸ - «د» :  
پس آن . ۹ - «د» «P» : هزارانش . ۱۰ - «p» : دگر صد ہزارش سواران  
کرد . ... همی درجہان دستبرد ؛ «د» : چو سیصد ہزار از سوار دلیر . چو درندہ گرگ و  
چو ارغندہ شیر . ۱۱ - «p» : پس لشکرش بد . ... ؛ بجز «د» : پس داشتش یک گرانمایہ مرد .  
۱۲ - بجز «د» : جہان ندیدہ و سرفراز نبرد . ۱۳ - «P» : ہم . ... تکہدار کرد ؛ نسخ دیگر  
بجز «د» : ... تکہدار . ۱۴ - «p» : مر آن لشکر آرای ؛ نسخ دیگر بجز «د» : ہدان لشکر آرای .  
۱۵ - «د» : کہ گردان نشستند بر پشت زین . ۱۶ - «د» بزین اندر آمدشہ پہلوان ؛ «P» بیت  
ذیلرا اضافه دارد :

ابر پیل برنای دوین زدند.

چو ہردو برو بر فرود آمدند

<p>۱- یلان هم نبردان ۱ همی خواستند          ۲- بسان تگرانک ۲ بیماران درست          ۳- چه ۴ داند کسی کان شکفتی ندید          ۴- ز پیکانهای در افشان چو آب          ۵- وزان ابر الماس بارد همی          ۶- همی تاختند آن بر این این بر آن ۵          ۷- زمین سر بسربانک پر خون شده ۶          ۸- پس شهریار جهان اردشیر ۷          ۹- تو گفتی مگر طوس اسپهبد است          ۱۰- نبد آگه از بخش خورشید و ماه          ۱۱- گذارنده شد از سلیح کیان ۹          ۱۲- تن شاهوارش پر از خاک و خون ۱۰          ۱۳- که بارش ندید آن خردمند شاه          ۱۴- کجاز و بیاموخت هر کس نبرد ۱۲          ۱۵- بزهر آب داده یکی خنجر          ۱۶- که آورد خواهد ژبان گور زیر ۱۴          ۱۷- بکشت از سواران دشمن هزار          ۱۸- که روی زمین کرده بدرنگ رنگ          ۱۹- شد از اسپ آن شاهزاده جدا ۱۶          ۲۰- که نا دیده باز او پدر را بمرد ۱۷</p>	<p>چو صفهای گردان بیاراستند          بگردند یک تیر باران نخست          ۴۵۵ برفت ۳ آفتاب از جهان ناپدید          بپوشیده شه چشمه آفتاب          تو گفتی هوا ابر دارد همی          وزان گرزداران و نیزه و ران          هوا زین جهان بود شبگون شده          بیامد نخست آن سوار هژیر          ۴۶۰ باورد که رفت چون پیل مست          بدینسان همی گشت پیش ۸ سپاه          بیامد یکی ناوکش بر میان          ز بور اندر افتاد خسرو نگون          ۴۶۵ دروغ آن نکو روی تابان چو ماه          بیامد پس آزاده شیرو چو گرد ۱۱          به پیش اندر آمد بدست اندرا          غریوی ۱۳ بر آورد برسان شیر          ابر کین آن شاهزاده سوار          ۴۷۰ بهنگامه باز گشتن ز جنگ          بیامد یکی تیرش اندر فضا ۱۵          دروغ آن نبرده گرانمایه گرد</p>
---	---

- ۱ - «د» «P» : خود . ۲ - «د» : بگردان ابر . ۳ - «د» «P» : بشد .  
 ۴ - «p» : نداند . ۵ - بجز «د» : که می تاختندی برین و بر آن . ۶ - «د» : هوا  
 و زمین بود میگون شده . ۷ - «د» : ... گرد پیر .  
 ۸ - «P» : ... کرد ؛ «د» : بر آنسان ... کرد . ۹ - «P» : بر ... گران ؛ نسخ دیگر بجز «د» : بر .  
 ۱۰ - بجز «د» و «p» : تن پاکش آلوده شد پر خون . ۱۱ - «د» : شاه آزاده مرد .  
 ۱۲ - «p» : دور خساره چون لاله ؛ اندر فرزد ؛ نسخ دیگر بجز «د» : دلش کشت پر خون و رخساره زرد .  
 ۱۳ - «د» : خروشی . ۱۴ - من بروخیم ؛ پس دشمن آورد چون گور زیر ؛ «د» :  
 که آورد خواهد گوزنان بزیر . من ما از «p» است . ۱۵ - «p» : قبا ؛ «د» : قضا .  
 ۱۶ - بجز «د» : بیفتاد آن شاهزاده زبا . ۱۷ - «p» : اورا پدر خود بمرد ؛ نسخ دیگر  
 بجز «د» : باز آن ...



<p>که تا بنده بدروی او ۱ همچو ماه بتک همچو آهو ۲ بتن همچو پیل چو لختی بگردید و باره ۳ بداشت ۴۷۵ کجا پیکرش پیکر بیرو گرگ که با گرسنه شیر ۳ دندان زخم بزد ترک را نیزه ۵ شاه زاد بخاک اندر افکند زین کمرش بسان یکی کوه بر پشت زین ۴۸۰ بخوبی چنو گوش کمتر شنید ۸ شد آن خسرو شاهزاده بیاد ۹ بشد ۱۰ روی او باب نادیده باز</p>	<p>بیامد پیش باز شیدسپ شاه یکی باره ای بر نشسته چو نیل بآورد که رفت و نیزه بگماشت بگفتا کدامست کهرم سترگ بیامد یکی دیو و گفتا منم به نیزه بگشتند ۴ هر دو چو باد از اسپ اندر افکند و پیرید سرش همی گشت در پیش گردان چین همان چنو مرد ۷ دیده ندید یکی ترک تیری بیرو بر گشاد دریغ آن شه پروریده بنار</p>
---	---

### کشته شدن گرامی پور جاماسب و نیوزار

<p>پس تهم جاماسب دستور شاه ۱۱ مانند پور داستان سام ۴۸۵ بفترک برگرد کرده کند ۱۲ خداوند دادار را کرد یاد که آید سوی نیزه جان گسل کجا نام خواست از هزارانش نام بر آن اسپ گفتی که کوهست راست ۴۹ بگرز و بنیزه بشمشیر و تیر ۱۴ نتایید با او سوار دلیر که زور کیان ۱۵ دید و برنده تیغ</p>	<p>بیامد پس از سروران سپاه نبرده سواری گرامیش نام یکی چرمه ای بر نشسته سمند به پیش صف چینیان ایستاد کدامست گفت از شما شیر دل کجا هست ۱۳ آن جادوی خویش کام برفت آن زمان پیش او نام خواست بگشتند هر دو سوار هزیر گرامی گوی بود بازور شیر گرفت از گرامی نبرده گریغ</p>
--	---

- ۱ - بجز «د» : که مانده شاه بد . . . ۲ - «د» «p» : باد و . . . ۳ - «د» : پیل . . .
- ۴ - «د» : بگشتند در رزم . . . ۵ - «د» : بزد نیزه تر کر . . . ۶ - بجز «د» : آورد . . .
- ۷ - بجز «د» : نیزه . . . ۸ - بجز «د» : زخوبی کجا بود چشمش رسید . . . ۹ - «د» : بر گماشت
- زیستش سر تیر بیرون گذاشت . . . ۱۰ - بجز «د» : شده . . . ۱۱ - «د» : بیامد پس از سروران سپاه
- که بد پور جاماسب داماد شاه؛ «p» . . . کرانمایه فرزند . . . ۱۲ - «د» : بتن باره همچو کوه
- بلند؛ نسخ دیگر بجز «p» : نکو کام زن باره بی کردند . . . ۱۳ - بجز «د» «p» : کجا باشد . . .
- ۱۴ - «د» بیت را ندارد . . . ۱۵ - «د» : کرزگران؛ متن بروخیم : روز . . . تصحیح متن قبلی است . . .